

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

پاغر
۴ فبروری ۲۰۱۰

«۴ فبرور» گرامی باد!

هنوز چشم او
به روزگار خسته
راه میکشید
عزیز او ، عزیز من
که رفته بود
به سنگ جانباان شکسته بود
و او به اشک پر شراره اش
ستاره جاودانه مینمود
چموش سرکش خیال را
به هر کجا روانه مینمود
و من به شاخه خیال او
چو برگ آتشینی
مویه میزدم
گلوی من به تاق درد و داغ
آه مینشاند
هنوز صبح خفته بود
هنوز رازها نهفته بود
کمیت شب
به زیر ران او
چو چفته بسته بود
همه خیال ها بدو

تمام رشته ها به فرق او
نشسته بود
بسته بود
وگر سکاندار من
اگر سکاندار او
چه گویم
که چون
به یک پلید دست
چگونه خست
مگر ز قامتش شراره میجهید
چو آفتاب انتقام
تقاص لذت نیست نا تمام
و چشم من هنوز
به شور و سوز او
راه میکشید
سرود ما هنوز در گلو
به تقطیع سپیده ها
شکوه نام او یکایکی هجا مینمود
صدای من
در رسای او خدا مینمود
که دست باد
زاوج موج خسته برجهید
به قامتش تکانی داد
و عرشه خفته بود
بورش به گیسوان او
شرنگ حلقه ها به پای جان او
شرار حلقه ها به بازوان او
زکینه پُر صیوح خشم نابکار
زخشم، پنجه اش ناقرار
مگر زتار تار ابروان او
خدنگ هرکمان پر توان او
چه قوغ خشمی می جهید
چو شیر، بسته بود
نگاه شعله خیز او

توان خصم را شکسته بود
خفاش مائشه خیز ر عشه زد
به سرب تکیه داد
به آفتاب حمله کرد
به رفعتی حواله کرد
سکوت دردناکی سایه زد
غریوی درسکوت، آیه آیه زد
و او دگر میان ما نبود
پیام او به خون نوشته شد
زخون، سکوت او سرشته شد
مگر

ز همرهان او
ز همرهان پست و بدنشان او
چه خفتی

چه پستی جشنی پا گرفت
که راه ما به باره باز شد
صدای خفته شان
به شور و شادی ساز شد
نوای مرده شان
چه ترکتاز شد

تمام نیش ها بدو حواله گشت
که او شرف نداشت
که او چو روسپی هدف نداشت
یکی به خنده داد زد
«فراری کثیف»

یکی دگر
ز شادی بی قرار بود
نمای قدرتی به سینه میکشید
لبان بوسه را به پای کینه میکشید
که این «زنک»

به «بچه گک» چه نرد عشق باخت
و کام دل به او سپرد!!
ومن درون سینه
مصرع های خشم را

چو خرمنی ز قوغ
چو دار بیقراری حلقه میزدم
که خیل این «رفیق» بد سگال را
سخیف های بیمثال را
یکایکی قناره بر کشم
و قطره های خون این عزیز را
به کهکشان پُرسِتاره بر کشم
هنوز روح او
زناسزا چو درد گشته بود
هنوز خون او نه خشک
زبان فحش ها به او نه سرد گشته بود
که هان
زمین فواره زد
زمان زخون شراره زد
و قامت شکسته سرب سار او
ز خاک، تن بلند کرد
و عظمت نگاه او
چو کهکشان فتح بود
و نام جاودان او
به مصرع های من نگین بست
و خون او به بذر انقلاب آب گشت
به هر گذر زلال آفتاب گشت
زبان مردکان بدسگال
ز خجلیتی سراب گشت
بساط رقص شان
عجیب و ازگونه شد
غریوی از «ریا» به پا نمود
به اشک و آه از ریا چه ها نمود
و در شمار لحظه ای هلا هلا نمود
و روسپی «بزرگ رفیق» گشت
نام او به عرش برده شد
و عکس او به هر کجا عزیز گشت
ویر مدار خون او عجب خیانتی
که روح او «پروژه» شد

ومن به دلچکان پست
بی غریو دیده ام
برای او
چه فحش ها شنیده ام
و دیده ام
چه جور ها به کلبه زار او
عجیب بد خیانتی
به «بادگار» او
ومن به مصرع هام بسته ام
شکوه او
که هان
شکوه یک شرر گرامی باد
بدین گذر
عزیز
«۴ فبرور» گرامی باد!